

درس ۲۲، ۲۳

علت به معنای اعم : مایه توقف علیا می باشد
 هر چه شی برای وجودش به آن نیاز باشد
 آخرین علت برای آتش - بنا علت
 ساقان (القم انما علت باس یا علت واقف
 باید بر مادیات نیستند)
 عزیزند به علت اعدادی است واقف

علت به معنای اخص : علت موحده و علت فاعلی
 علت ضرورت عین علی که هم وجودی و هم ضرورت
 حرارت برای آتش

علت
 مناظره علت ۱

اعتنا علت (علت به معنای اعم) [این تفسیرات در عرض هم هستند] :
 علت بخاطر
 علت حقیقی / علت تعدد (ارعدادی - بالقض)

عقل و استنباط حقیقی آن دارد معلول در حدوث و تبادله و آن است وجودی
 معلول از آن مجال است و انفعال عقل و مجال است مثل علت خداوند برای
 مخلوقات - نفس برای صورتهای ذهنی - آگاهی برای توان کردن انسان بنابر
 روی صورتهای ذهنی باشند؟ - نفس برای اراده

علت تعدد (از آماده سازی عده می آید) : علی است که معلول و استنباط
 حقیقی به آن ندارد بلکه در حدوثش به آن وابسته است نه برای تعلق مثل
 علت پدر و مادر برای فرزندان علت معده خراجم آورنده زنده است
 ماره زنده زنده معلول را خراجم می کند تا علت حقیقی وجود را به آن معلول بچند
 علت اعدادی مطلق در صورتهای ماری لازم است چون ماه امر بالقوه است

و باید از بالقوه به بالفعل تبدیل شود انسان افعال استعدادش و توه آن روی نظریه است

نظریه باید در شرایط و زمینه های قرار گیرد تا انسان بود آن شرایط که این ماده را

به جهت بالقوه انسان شدن پیش می آیند علت اعدادی پیدا می کنند . ولی موضوعات مجرد

برای کفایت نیاز به علت اعدادی ندارند و علت حقیقی بر آنها کافی است

علت تام / علت ناقصه



تا آخر برای تحقق معلول لازم است . با وجود علت تام و وجود معلول ضروری است

تکمیل حرکت از اجزای حرکت . خداوند صادر اول ، سپس صورت ذهنی
تکمیل حرکت از اجزای حرکت . اکثرین + معلوم + ماده سوختن + آتش
علت تام

علت ناقصه : برخی از چیزهایی که برای تحقق معلول لازم است . اکثرین به تنهایی علت ناقصه است

علت تام شرط لازم و کافی برای وجود معلول اما علت ناقصه فقط شرط لازم است و نه کافی

و بسبب علت تام و ناقصه این است که با عدم هر دو عدم معلول را داریم

علل اربعه ارسطویی :

اربع علت برای تحقق موضوعات است لازم است

سوال: استنای برای نوشتن فعل خود یا رسم حکم من نیز لباس می دوزد . حروف: نوشتن فعل خود

تایید علت ماری شکل و جهت لباس اعانت صوری استنای اعانت فاعل ^{خدا}

علل اولی: علت غایی: حروف از اجاز معلول علت غایی استنای ^ن سید بن مال

علل خارجی: علت فاعلی: موصوفه ایجاب کننده معلول خداوند استنای

علت صوری: چیزی مساوی ذات معلول و قوام دهنده ذات است

استنای = ناطقیت

علل داخلی: قوام دهنده اند

علت ماری: چیزی اعم از ذات معلول و قوام دهنده ذات است

معلول

استنای = حرانیت

این علل اولی مربوط به موجودات ماری است نه موجودات مجرد یا موجودات بیجان

بار درو است = بار هدف غایی ندارد از سبب در

موجودات مجرد نیاز به ماده ندارند

حیرت علت اولی را علت می دانیم:

علت غایی متمم فاعلیت فاعل است فاعل تا هدف و اندر نه نداشته باشد فعل را انجام

نفر دهد و فاعل بللقوه است

ماده و صورت اجزای برای معلول اند تا اجزای نباشند کل نیست پس وجود معلول هم

داشته به اجزای آن است پس علت اند برای معلول

علت مباشر و غیر مباشر

علت مباشر

علت غیر مباشر: علت که بدون واسطه در وجود معلول حمل است اراده حرکت است

استنای انسان

علت غیر مباشره علتی که باینکه با چند اسفند در وجود معلول داخل است و چون نسبت

زیادتر از علتی که حرکت اول است در حرکت قلم است نسبت نوشته.

علل حاکم و عرضی ؟

این تقسیم حرکت به علت فاعلی است (علت حقیقی) طوری
اعرضی

سلسله ای از علت و معلولات که سنجان را به علی و معلولی باید که حرکتی که معلول دارد
[رابطه فاعلی که در جمیع اشیاء است] از انسان است حرکت اول است نسبت نوشته

علل عرضی یعنی معلول واحد از چندین علت میباشد در آن واحد از جهت واحد از بعد از او

صیغه عدد الف د ج
که عدد احتمال است .

در ۲۳ اصل علت و فقره صوری معلول ۱

اصل علت ۱ اصل برعکس است ، هر موجودی که برای وجودش نیاز به علت دارد .

آری این اصل را نیز در س قائل به صدفه و اتفاق است که چند احتمال از اتفاق پس خواهد

۱) مابقی قائل بود پس موجودات صحیح رابطه ای با هم ندارند و موجودات اتفاق حاصل شده اند

۲) هیچ قلم و قاتی در جهان وجود نداشته باشد و اندکها داشته باشند خود را از جهت طلوع کند

(۳) نمی توان از حروری معلول آن را توقع داشت و قسره آتش روشن نشود مگر از مفسر رواناندا

(۴) مورد دوم بعدی انفارجه اصول است زیرا علم معهود از توان طبیعت است

که ناشی از رابطه علمی و معلولی است و مانند هر قانون علمی از همین مقدمات قبلی ایجاد می شود

پس اگر رابطه علمی و معلولی را انفار کنیم هیچ وقت به ~~دانش~~ ندایم قفس نمی توان رسید

تفسیر فعلی از اصل علت :

(۱) رابطه علمی و معلولی صرفاً ذهنی است و در خارج من دو سر رابطه علمی و معلولی وجود ندارد

که نظر کانت و پروانس است . کانت عقل گر بود که قائل است به اینکه مفاهیمی در ذهن

است اما است که ما تقدم است و دیگری مفاهیم ما تا آخر است (عقل تجربه - بعد تجربه)

علت و معلول - مکان و زمان و ... (علیهای دوازده گانه ذهنی) و قسره معلول می شود در ذهن ما

دسته زندگی می کنیم و تجربه می کنیم هر دو بخشی را از خارج نمی گیریم که وارد ماله های ذهنی ما تقدم ما می شوند

و تلقین می شوند و ادراک حاصل می شود پس حقیقتاً در خارج علت و معلول نداریم پس ساخته و پرداخته ذهن

(۲) رابطه علمی و معلولی را رابطه واقعه و خارج است : ^{حقیقت} / ^{فدایه} ^{سلسله}

حقیقت : رابطه علمی و معلولی خارج و واقعه در خارج است اما نه رابطه ایجاد و رابطه

تغایر و توالی است . حرارت آتش را ایجاد می کند ولی حرارت همیشه با آتش

فلا لفظ سلطان : اصل علت رابعه ظاهره و واقعیه و ايجاد است علت وجود رهنده
به معلول است .

براهین اصل علت : قضیه پنجمه : صرف تصور موضوع و محمول محمول و رابعه بین آن دو

بر صریح آن قضیه کافیه است اجماع نقیضین محال است .

اصل علت هم به خصوص اولیه است لذا اگر در است تصور کنیم ممکن الوجود لغیرم رابعه و بنا بریندی

علت لغیرم تصدیق کنیم اصل علت لا . ممکن الوجود [وجود و عدم آن مساوی است]

آیا خود به خود می تواند وجود بر عدم آن بر جمع بعد [بر جمع بلا مرجع است] محال است

من علتی که خود را از آن جانب وجود بر عدم آن بر جمع باید و این بر جمع . بر عدم است پس وجود

نظر به ملاصدرا تقریر اثبات فقر وجود معلول ؟

همه فلا لفظ قائل اند در عالم واقع و خارج وجود معلول حیای از وجود علت نیست و در وجود مستقل

نیستند وجود علت معلول مستقل و معلول وجود داشته آن است .

اماد عالم ذهن فلا لفظ قدیم و ملاصدرا متفاوت اند . فلا لفظ قدیم در ذهن وجود معلول و علت را
مستقل

دو حیثیت صراحتاً که ملاطافه کنند وجود مستقلی و وجود رابعه (الفیه) برای معلول تصور

و چون مستقل در این نیاز علت را هم بعد برای معلول در ذهن تصور کرد

و بعد بطریقی نفسی وجود معلول را ذاتی تصور کنند با علتش رابطه دارد. ذات خدا مستقل

ذات مابودی الله مستقل و رابطه بین آنها تصور کنند. ذات نسبت له الربط

تلاصدرا؟ معلول هیچ نحو استقلالی از علتش ندارد و معلول عنین رابطه معلول است

وجود معلول را اضافه الیه یا وجودی می دانند. معلول ذات هو الربط

وجود خداوند مستقل است و مابودی الله عنین رابطه با او هستند مثل تصور استم خود بر مابودی تصور

خود که ممکن نیست

اثبات ۱: بنا بر اصل علت به معلول وجود می دهد

۲: در دادن کسی چیزی به کسی در هر چیزی قابل فرض است داده شده، دهنده، گیرنده و محل
می آید از دهنده علت گیرنده معلول موجب داده شده وجود (محل دادن یا اعیان معلول)

وقتی که تو هم علت به معلول داده شد این رابطه را در بین این چیز بررسی کنیم

۱: گیرنده و داده شده: آن معلول با قطع نظر از وجود که از ناحیه علت دریافت می کنند وجود مستقل

و البته تا بعد بین معلول وجود دارد می خواهد وجود را دریافت کند که اجماع نقیضین

و حاصل حاصل است. بی ذات گیرنده عنین هم ذات اوله شده است
چون بعد وجود ذاتی باشد تا وجود
را دریافت کنند و می تویم وجود اوله
بین هم وجود ندارد در

وجود و ایجاد ؛ آنرا این دو غیر هم باشند پس باید معلول واقعیت مستقل باشد که کار علت ایجاد

ارتباط با آن واقعیت مستقل باشد در صورتی که گفتیم معلول واقعیت مستقلی از شر داده شده

(وجود) ندارد پس ثابت می شود ذات داده شده (وجود) عن عمل دادن (ایجاد است)

ذات ~~برزخه~~ ~~موجود~~ عمل دادن (ایجاد) و ذات داده شده (وجود) عن ^{حسند} هم هستند

باین ترتیب در ص (۱) و (۲) ذات برزخه، شر داده شده و عمل دادن همه یک چیز هستند
(موجود) (وجود) (ایجاد) ~ ~ ~

ذات علت از ذات معلول مستقل است ولی ذات معلول عن فقر و نیاز وجود

رابط است پس ثابت وجود مستقل بر ندانم که وجود خراوند است و مالموی الم (معالل)

خیرای خراوند قابل تصور نیست [نواره حقیقتی برای از آب ندارد.]

ذیل ۲۴ و ۲۵

نیاز احتیاج علت و نیاز به علت در نقاد
ملاک، تعییر (معلول می درگیر دارد که آن را نیاز چند علت می کنند)

۱) نظریه حسن (فاریسون) معلول یعنی معصود و حرم مصوری نیاز به علت دارد

مسئله موجود نیست تا به حال می رود نیاز به علت العلل هم نیست چون گمان حال

حسن و غیر شده است پس تمسک در مسئله عمل محال نیست و ملاک احتیاج را موجود است در ^{ملاک} معلول علت

۲۲) متکلمین : معلول نفس حادث حس هجر حادثی نیازمند علت است

موجود یا واحد بالذات که خرافات است و ازلی و ابدی است ^(قدیم است) اصل علت در اینجا ^{سوی ندارد}

واحد بالجزء من حادث است این صفت حدوث آن را نیازمند علت هرگز

قدیم را منحصر در خداوند دانند و مالم سوی الله را هم را حادث می دانند (در مورد زمان

مطالع بشر کتاب زمان و حرکت شهید مطهری (ره))

۲۳) امکان ماهوی (تفکر اثر فلاسفه) (اصالت ماهیتی یا اصالت صوتی) معلول را ممکن

الوجود می دانند هر ممکن الوجودی نیازمند علت است هر موجودی که ماهیت دارد

انکان ذاتی دارد و برای خروج از این تساوی وجود و عدم که ذاتی او نیست نیازمند علت است

بسی نهایت است ماهیت ندارد و امید بالذات است . اصل علت را اینجا ^{موجود} وجودش ^{است} ماهیت دارد ^{است} انکان ذاتی او نیست ^{است} پس خروج از ^{تساوی} تساوی وجود ^{و عدم} و وجود ^{ذات} ذات او نیازمند علت است . اصل علت را دارم ^{ندارم}

۲۴) نظریه فقر وجودی (فقر به وجود) : معلول عین فقر و نیاز است هر نیازی نیاز

به علت دارد اما اصله معنا ندارد . احتیاج و نیاز به علت داشتن ذاتی بر معلول است

ذاتی نیست لم کن محلا . دلالتش بر علت نفس خواهد بود پس لولا لزل انتم

که ما حکم تویم این مآلهایی که با استناد به سبب علوی معده اند علت واقع و معلول

فلاسفه: معلول به علت هم در صورت عدم در لغام نیازمند است.

براهین: معلول عنین ربط و نیاز و احتیاج به علت است و نیاز ذاتی اولی و می شود

هو ذاتی که را از آن جدا کرد! خبر هرگز و آنکه تویم می شود و در لغام نیاز به علت ^{نیاز}

باشد اجماع نقیصین است.

افغان ماهوی: امکان ^{دستی} لازم ماهیت است یعنی وجود خودش مآله است پس

همواره نیازمند چیزی است که وجودش را به عدم بر جمع دهد چرا که افغان ذاتی اولی و اگر

نیک لحظه این بر جمع نباشد در می رود به امکان که ذاتی اولی است پس معلول برای آنکه موجود شود

در خارج را هم به علت نیازمند است.

درس ۲۵: حیر علی و معلولی و نقیصت علی و معلولی

آنگاه کسی علت را بپذیرد و اصل دید از آن متفحص است که (۱) حیر علی و معلولی

(۲) نقیصت علی و معلولی

حیر علمی و معلولی ؟ علت ضرورت دهنده به معلول است . علت هم وجود دهنده
 رحم و حویب دهنده به معلول است . هرگاه علت بخواد به معلول وجود دهد باید آن وجود
 و موانع عدم آن رفع شده و علت نام شود در این صورت معلول واجب الوجود بالغیر می شود
 تخم مرغ را روی گاز نسوزانیم حرارت می دهیم در طول زمان فنانکب استقامت داریم یعنی علت بود

چون به تخم مرغ سالم حرارت درآب داریم مدت زمان فنانکبیم به آن داریم در پختن

هضم به تخم مرغ لغت می شود و تخم چون علت نام آن خرامند می چید .

مخالفان حیر علمی و معلولی

دانشمندان قیصر : گفته اند در بررسی ذرات اتم ها هر ضرورت
 علمی و معلولی وجود ندارد و گفته اند ذرات اتم ها هر چه
 نامتعمم محل می کشند پس این قانون باطل است چون در تجربه ثابت می شود
 نقد : این قانون غیر تجربی است عقلی محض است نه تجربی و قس
 عقل ضری و اما می پرسد که در تجربه ضراف آن نیست

متدکلمین : قانون حیر علمی و معلولی را مستلزم حیر بر خداوند
 می دانند . خداوند علت نام هم موجودات است و خداوند ازلی است
 پس مخلوقات که معالین او هستند هم از ازل بوده اند و ضرورت
 پس خداوند میور است .

اصل لغت علمی و معلولی : لغت لغت است ، از علت معین معلول معین

صادر می شود و معلول معین هم از علت معین وجود می آید . بین حالات وجودی علت و

معلول باید استیجاب باشد و هر دو را مقبول کنیم نوعی از حیر علمی میماند که معلولی میسرند

در حالی که از هر علت معلولی بوجد نمی آید و برعکس

فجاج ابن عث و نیز چنین آن قاعده الواحد است اعمت واحد فقط معلول واحد صادر می شود

شخصی : واحد بالعدد وجودش فقط یک مصدران دارد و در ذاتش هم کثرت راه ندارد
سبب محض است . خداوند هم استخوانه است که یک معلول استقامت دارد که
صادر اول است (مرتبه وجودش بر سایر مرتبه ها)
خداوند ← عقل اول ← عقل نوا ← عقل سوم ← عقل چهارم ← عقل
عقل فعال ← عالم ماده
پس عالم ماده از نظر وجودی بسیار ضعیف دارد و با وجود خداوند [استقامت در وجود]

نوعی؟ زیرا ظهور و بکر وحدت در نوع انسانیت دارند از نوع انسان
انسان صادر می شود. ← نوع واحد معلول شان هم واحد است به است

اثبات اصل لذخیت :

دلیل تجربی استقرای اول استقرای یعنی از بررسی عربیات به قانون ظهور برسم گفتیم از نیکو بوده

۲) در اثر تجربی استقرای برای انسان ثابت شده هر چه از استعداد و خواص شخصی دارند
مخالفت با سایر استعداد های انبیا و دیگر
بیم انسان همه است انسان است نه کوب نه

ندیم علل معین همیشه معلولات معین دارند که این اصل لذخیت است

لقد؟ اولاً استقرای مایه است یا ناقص و در صورتی حواس معینی است که استقرای مایه است
و انسان معنی تواند بود موارد را تجربه کند

لاستقرای ناقص به تنهایی قابل پذیرش نیست و در صورتی که اهل عقول از مناسبتی را به آن
فهم کنیم و از آن معنی حاصل شود و از جمله اصول عقول است که در نوعی استقرای
ناقص بکار می رود همان اصل لذخیت است و این در وقت و باطل

راه عملی و قیاسی : (۱) علت و معلول متضامان اند (تصور وجودشان بهم وابسته اند

رجح وقت از هم صراحتی نمود) ۲ ارتباطشان وجودی است (۳) با ربط فقر و وجود

معلول عن فقر و نیاز در ربط به معلولش است پس هر علتی که اضافه باشد خالی و بیگانه است

که همان معلولش است (۳) هر معلولی عن ارتباط به علت خالی است

اضافه مقول : جسم و لغوی جسم مستقل تصور می نمود شکی جدا و جسم لغوی هفتی به جسم اصفا

در اشراقه : دو وجود مستقل ندارم . مانند طرف ربط دارم و یک ربط دارم مستقل

دارم که آن اضافه و شبیه دارد که معلولش نام دارد

هر علتی که قائل مخصوص به خود را دارد .

آمر کسی بخدمت علی و معلول را قبول کنند در این صورت معلول اضافه مطلق و بی محدودیت است

آمر اینطور باشد به جای هر علتی می توان علت دیگری فرض کرد و این خلاف فرض ما است چون

قطعا با تغییر علت ، اضافه و فعل آن هم تغییر می کند و معلول سبب معلول الف تکوین است

تطابق عالم هستی سلسله نظام علی و معلول است و همچنین سلسله زمانی علم هستی و در هر

دریم ای از سلسله زمانی باید نمی تواند در مرتبه دیگر فرض نمود حرکت وجودی خویش ای مقوم حقیقت

آن نیست است و باطل جای جای است چون لازم آن از پس فرض آن است که است

ای کائنات من حیثی فزائیه بودم اسماء است چون اگر اینطور می شد من همان را از آن بودم و دیگر من نبودم

حرف موجودی در حرف مرتبه وجودی که در آن در افاضه است علت خاصه است لذا هیچ وقت نمی تواند مرتبه

خود را عوض کند و افاضه است علت زیر بود پس مرتبه وجودی حرفش قوام دهنده وجودی است

حرف دوم درس ۲۶ امتناع دور و تسلسل در علت

قائلیم صدق و اتفاق یعنی موجود شدن معلول بدون علت
انفجار اصل علت
بسیار دور
گامه تسلسل

حرف و اثبات امتناع آن : دور در لغت یعنی حرکت نشد در سر منحنی بودن ای که در نقطه

خسین برتر در در اصطلاح یعنی توقف وجودی دوشی بر یکدیگر شش الف در وجه محتاج

دور مصرع : هرگاه دوشی مستقیماً و بی واسطه بر هم توقف وجودی داشته باشند الف علت
ب و ب علت الف پس ب هم علت الف است و هم معلول است و الف هم معلول
و این مجال است

و نتیجه ای در افاضه خواهد افتاد زیرا و عمر و زید افاضه را از شرطه افاضه در آن عمر کرده
و عمر هم شرطه افاضه را کرده پس این و نتیجه هرگز افاضه نمی شود

دور مصرع : دو چیز با یکدیگر هم توقف وجودی داشته باشند الف ب و ب

چرا در باطل است؟ (۱) خود مستلزم آن است که نفس علت خودش باشد $A \xrightarrow{\text{علت}} B \xrightarrow{\text{علت}} A$

علت علت جزئی است پس A علت A است.

(۲) علت تقدم وجودی و ربی بر معلول خودش دارد

اگر A علت A باشد پس باید تقدم وجودی بر خودش داشته باشد و این نفس توقفش علی نفس

و محال است (۳) تقدمش علی نفس مستلزم آنست که چون نفس امری است از انبیه وجود

سود باید موجود باشد وقتی علت خودش است پس باید موجود باشد تا وجود دهد خودش

وقتی معلول خودش است پس باید معدوم باشد تا وجود را دریافت کند پس در آن واحدی

هم باید موجود باشد هم معدوم و این نفس اجماعی نقضین

سلسله حلقه ها زنجیر - امور سلسله وار و زنجیر وار در اصطلاح فلسفه

مجموعه از اعضا که به دنبال هم زنجیر وار آمده باشند و رابط علی و معلولی بین آنها باشد

این رابط علی و معلولی

و این توقف وجودی این اجزای تابعی نهایت برود یا از نام علیها تا از نام معلولها

سلسله صعودی سلسله نزولی

یا سلسله صعودی و نزولی

سلسله محال متطور سلسله است (۱) اعضا آن رابط علی و معلولی داشته باشند

و سلسله صعودی (نزاع علیها) داشته باشد (۲) اعضا آن با لفظ باشند

iman

اعضای سلسله اجتماع در وجود داشته باشند

سلسله اعضای زمان سلسله در آن محال نیست چون اعضای آن اجتماع در وجود ندارند
سلسله اعداد هم محال نیست. براهم اعضای آن ناقص نیستند.

عالم لاهوت ← عالم صورت ← عالم ملکوت ← عالم نبات

قطب عالم محمدات با درجه عالم لاهوت برسد که واحد بالذات است و از کسی عالم لاهوت

(حرف اول) انکار کند پس سلسله محقق شده!

برهان ضرورت قطب موجودات و مباح خارج نصر الدین طوسی

۱) الله عالمیج لم یوجد شیء ما از ناحیه علیش ضروری نشود موجود نمی شود

۲) سلسله ای از موجودات داریم که رابطه علی و معلولی دارند و هر موجودی ضرورت

وجود خود را از ناحیه علیش بدست آورده مدد A معلول نهایی در خارج موجود است

پس ضرورت با غیر دار روان ضرورت را از B که علیش است دریافت کرد و معلوم

همینطور B که در خارج موجود است و ضرورتش را از C که علیش است دریافت کرده و ای

آخر آنرا این اعضا سلسله ضرورت دارند این ضرورت را از کجا تکمیل کرده اند

مادون غائب را نقطه در است و افعال اختیارش قبول دارند .

الصورة مع فاعلها مرفوع و مفعولها مفعول به غائب دارند

مرفوعه تصور غائب

مرفوعه قبل از فعل مرفوعه است و افعال خود را انجام فعل بصورتی اند

تصور غائب علت انجام فعل است

غائب مرفوعه است
در فاعلهای مرفوعه

مرفوعه بعد از انجام فعل

انجام فعل علت تحقق غائب است

مرفوعه تحقق غائب

سبب از درخت جرمه سقوط به زمین می افتد و فعل جرمه شدن و رسیدن به زمین غائب است

البته این عامل به غایت در افعال بصورت لکنی قرار داده شده و علت انجام فعل است در آنها

مرفوعه تصور غائب وجود ندارد .

که رابطه بین فعل و غائب را به متقابل است [امانه خودوری]

- رابطه علت غایی و علت فاعلی :

علت فاعلی و علت غایی در طول هم اند و علت غایی مکمل علت فاعلی است .

غائب را بصورتی کند (علت غایی) و بعد غیب می شود و اراده می کند

فعل را انجام دهد . و فعل از بالقوه بودن با تصور غائب و این هم فعل فاعلی با فعل مرفوعه
و غایت تحقق می کند .

تکلمہ : تبار اصل غائب قطعاً قطعی علی و معلولی صورت کاملتری بہ خود ہی لیر ذرا

انفعال فعلی جمع حذف و غائبی نہایتہ باشد نتیجہ فعلش برائش ہم نسبت بنا بر این رابطہ

موصولات در سلسلہ علی و معلولی عالم منحصر بہ رابطہ ہر فعل با مائل ہی واربطہ خودش

ہی نبود و رابطہ بین حوادث حاضر و گذشتہ برقرار است و توہم بہ اندزہ نسبت ولی انفعال دارا

غائبی از فعلش باشد فقوالتیہ ہتعم از فعلش برائش ہم نسبت تلمہ بتایع خبریہ تقیم و

با واسطہ در اندزہ ہم برکن او ہم الت و لذ این عمل فاعلی بہ متوالی نہ در طول ہم ہستند یعنی

کسب و خدہ برقرار است و توہم بہ حوادث اندزہ ہم نسبت و آنها را بہ جدولی کرد

دانش الفذلاک اول ← آغوش حروف الفبا یادگیری آن ← خواندن کتاب ← بزرگی

در حال اول ← ورود ہلاک دوم . . . ← ورود رازگاہ ← کارگرفتن

← درآمد داشتن ← کھ فرام کردن زندگی موقوف

حلت غائبی بسیار عم الت برائش دانسان را از بوجہ وہی بخشی خارج کرد

اشکالات علت غایی :

المشهور من توفیرهم فاعلمها (ذی ظهور و مآل شعور) دارای علت غایی هستند .

اشکال اول ؛ چگونه ان اشکالات غایت اند در افعال ان در حالی که بسیاری از افعال کرامت اند و معدوم ندارند با تسبیح بازی می کنند !

اشکال دوم ؛ انبیا و پیغمبران و فاعل شعور در طبیعت مثل چهارات و نباتات شعور غایت غایی دارند .

اشکال سوم ؛ آیا خداوند فعلش از نوع تصرف در ماده نیست کن مبین من الله غایت خرا حیوانه الکت ؟

اشکال اول در دو را جواب داده در کتاب :

عالمی دارای وصف (اشکال اول) ؛ ۱) در بررسی افعال انسان سه قوه مشاهده می شود

که در افعال اختیاری او دخل اند قوه عامله (اعضاد جوارح انسان)
 تحت فرمان انسان
 حرکت دست
 حرکت زبان
 حرکت قلب

که مبدأ محلی اند مثل در مبدأ محلی قوه سقیمه الکت که با وسیله و مرآت در انسان ایجاد شود تا

صل توسط قوای عالمه اجرا شود که مبدأ متوسط الکت و مثل از آن قوه مددگه الکت که درک قوای

و اظرف است به ذهن الکت کار آنها .
 حواس پنجگانه - صورت خام
 قوه عقلیه - تکریم و تحلیل صورت های حسی

حفظ و نگهداری صورت های حسی
 به عالمه - تکریم صورت های حسی و تحلیل
 و تحلیل

۲۲) ابتدا قوه مدرسه فعل صورت نظر را تصور می کند و تصدیق می کند اگر قوه مدرسه تصدیق کند شوق ایجاد

می نمود برای انجام فعل و اراده انجام افضل صورت می گیرد و قوه عالم دارد کارمند و فعل صورت گیرد

۲۳) قوه مدرسه دارای سه مرتبه احساس خیال عقل است ممکن است در انجام فعل احتیاری

هر سه کار کنند مثل افعال تدبیری انسان ولی ظاهر افعال انسان اندازی است

کجه قوه عقل بکار نمی افتد و ظاهر التزاری صرف است و تنها مرتبه احساس بکار می آید

۲۴) هر فعلی خاصی دارد و فعل قوه مدرسه که دارای سه مرتبه بود خاصی دارد خاصیت قوه عالم

فعل تصور فایده است تمام قوه دخلی تجزیه و تحلیل صورت ها عالم و خاصیت قوه عالم مدرسه

آنها تصدیق به بود مندر بودن و نبودن آن صورت است و قوه سوسه تجزیه قوه علم است

این از هر قوه ای باید بماند متعادل با همان قوه را متوقع بود نه خاصیت قوه دیگری

۲۵) خاصیت دارای قوی غیر از رسیدن به خاصیت است ممکن است به غایتش برسد یا نرسد

همه افعالی که انسانها انجام می دهند هم افعالی که باطن با عادت یا تفرقه می گویند است

است که خاصیت عقلانی ندارند ولی خاصیت متعادل با حرارت دیگر قوه مدرسه دارند

مثل خاصیت خیالی دارند ولی عقلانی ندارند و خاصیت به غایت هم رسد و ظاهر نمی رسد

غایت داری و شعور و ادراک (اشغال دوم)

انسان را در تعریف نیت به کار خودش اطلاع و آگاهی دارد ، اراده دارد ، لذت می برد

از رسیدن به هدف و درخ می برد از نرسیدن ، هدفش دارد و برای رسیدن به هدف فعل را انجام

می دهد ، به واسطه فعل خواسته های خود را بر آورده و به کمالی می رسد .

آرزوی را در تعریف نیت ، ذی شعور است ولی انسان نیت و در مورد موجودات بازم غایت دارد

یا لذت و فحلم از فعلش نمی برد ولی با قس و شکرش ها را ندارد بازم غایت دارد و با فاعلی که اراده ندارد

و فعلش ارادی نیست و با نیروی درونی طبیعی به نیت هدفش می رود بازم می بینیم غایت دارد

آرزوی را در نیت با نیت که ذی شعور نباشد ولی میل درونی دارد که به نیت است کمال شعورش او را

می برد بازم غایت دارد اما اثر فاعلی باشد که نیت به هدف و است کمال را نداشته باشد مثل انسان

آگاه و با شعور که فعل را با اراده انجام می دهد لذت هم می برد اما نیت به هدف ندارد هیچ هدفش ندارد

رفع نقصی از او نمی شود اینجاست که می بینیم این فاعل غایت ندارد نیتی عوارض غایت داری

مثل در ذرات نیت نیت به هدف و است کمال در همه فاعلها نیت به هدف و است کمال در حرکت

بهدی چیزی که رفع نقصی از او نکند

حقیقت ثابت عبارتند از: صورت فاعل و مصدر هر یک که در راه تعاقب افتاده و صورت ناقص تر موجود خود را تبدیل به دیگری میکنند.

دانه کف در آید - جوانمیزند - ساقه درخت داشته اند - خوشتر تبدیل شود و صورت عالی
صورت فاعل صورت فاعل صورت فاعل صورت فاعل

چهار اختیار

۱) تطایع عامه است: تطایع علمی و معلولی است. پس معینی بر ضرورت علمی و معلولی است.

۲) قانون تعدد علمی و معلولی: احسبه علت و معلول همراه هم هستند آری آنرا با هم در کنار هم داریم و آنرا در واقعیت حتما علم دارد.

۳) حرکت قانون علت: را انکار کنند یعنی ندانند و ندانند و ندانند یعنی انکار تطایع در جهان است.

۴) قانون علت استند بر ارض است.

بنابر این مقدمات افعال و حرکات صادره از آن در هم خیزد از آنجا که حوادث این جهان از آن
و از این مشخص است

و تابع قانون علت است پس افعال آن در هم ثابت و ضروری اند و لذا در افعالش مصدور است

نیزین
چهار جهت مهم است
تظری ۱) بپوشش و تقابل معنادار است.
عملی ۱) تکلیف و مسئولیت معنادار است.

چیزین نطق : انرا بطرف جبری و ضروری است و تکلیف و مسئولیت صریح نیست .

مادون جدید : صدور افعال جبری است ولی تکلیف و مسئولیت صریح است .

سنگران ضرورت علمی و معلولی : هیچ گونه ضرورت و وجوبی در جهان حکم فرمالت حدیثی در افعال انسان هم ضرورتی حاکم نیست . بدکلمان - فزیزیک دانان جدید

بدکلمان و اصولون : صلیت و معلولیت و ضرورت علمی و معلولی منحصراً در مادیات است و غیر مادی (جزاوند نفس انسان) فاقد آثار خود هستند نه علت آنها

روانشناسان : اشتباه نیست در افعال ارادی انسان را از قانون علمی و معلولی محرومی .

حکمای محققان (نزد الف) : تقاضای هستی تقاضای ضروری علمی و معلولی است انسانند هم نیست درین حال انسان در افعال خود آزاد و مختار است در توانت آزادی و این آزادی منافات هم ندارد با تقاضای ضرورت علمی و معلولی .

تقریباً ضرورت علمی و معلولی سکن اختیار نیست

مترقیان هم ضرورت علمی و معلولی برقرار نیستند و رابطه علمی و معلولی همیت ولی ضرورت نیست در تقاضای جهان هستی آسانطور باشد رابطه علمی و معلولی هم نخواهد بود و در نتیجه تقاضای هستی هدف و اتفاق است پس درین انسان و فعل او ضرورت علمی و معلولی نباید انسان در هر لحظه همان است حرکت و فعلی او را بر نرند و این لقب اختیار است .

همه و عمل را بصورتی که ندارند رابطه علمی و معلولی و ضرورت آن هم بود عمل بالضرورت مغزی است و هم بالضرورت کننده آفرین رابطه را افکار کنیم در این ضرورت انسان برین نمی تواند افتخار کند کلام را بخورد پس اراده و اختیار از او سلب می شود و مراد می ماند .

مقاله ۲۹

تعداد دیروز همراهِ
و صفت داده

تا آخر وقت افعال
مخوف (لاحق)

بد لغت تقدّم و حواضیل
تسبق (سابق)

آنرا نویزد و یک لغت نیز مانند مثل زبید و کورد و صفت و کورد مانند آن

اثر آن حدیث گویند و آن کسی که هر چه بشود از این مدارک (شبهه) دارد متقدّم می‌شوند

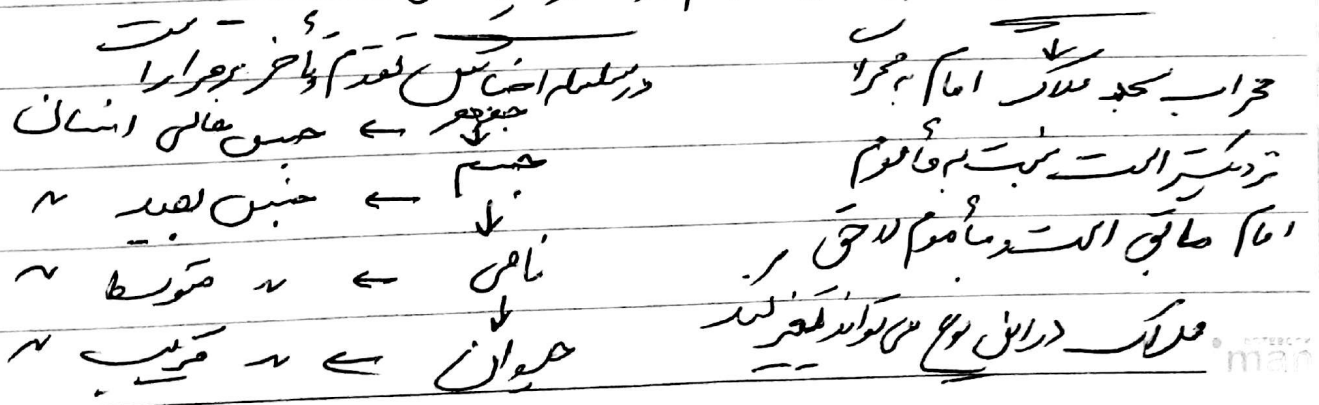
و اگر عجز نهمی برده باشد از این شکر متاخر می‌شوند و اگر برابر باشد در آن اثر آن همان می‌شود

اقا اسبق و مخوف

زمانی؛ اگر دو چیز هر دو متقدّم به زمان باشند (زمانمند باشد) آن چیزی که زمان بیشتری بر آن گذشته باشد می‌شود سابق یا متقدّم و آنچه زمان کمتری بر آن گذشته باشد لاحق یا متأخر می‌شوند

اجزای زمان و موجودات زمانمند دارای این نوع تقدم اند. (روزها صغیر - لغوی و حقا)

رتبه: بر اساس ترتیب که سن دو یا چند چیز وجود دارد مدارک قریب و بعد بر مبداء است
هم در امور مکانی و آخر از آن و هم در امور غیر مکانی (عقلی)



در جوهر را مبدأ و بلریم و اسباب نیست، جوهر دورتر است نسبت به حوان من انسان است و
حوان متقدم است و اول مبدأ را انسان بلریم حوان متقدم است نسبت به اسباب جوهر متقدم

بالشرف! فضیلت و شرف ملاک است تقدم انسان به جمیع برتر است. تقدم عالم بر عقل
تقدم سایر بر حضرت علی (ع).

بالطبع! تقدم و تاخری که بین علت ناقصه و معلول بهر است علت ناقصه و معلول هر
دور و قصه شکر اند تا در قصه علت ناقصه و معلول هم موجود می شود (البته ضروری نیست)
بین علت ناقصه تقدم دارد بر وجود معلول. پس ملاک اینجا وجود است
تقدم است بر آنست.

بالعلم! تقدم بین علت تامه و معلول که ملاک وجود است. وجود و وجود است
وجود وجود حرات تقدم دارد.

البته این نوع تقدم را تا آخر مالا ذهنی است و در خارج این دو با هم بالضرورة موجود اند.

اهمالت جوهری ها / اهت اعتباری این است این تقدم و تاخر هم در ذهن است
اهمالت ماهیتی ها / این تقدم را علاوه بر ذهن در خارج هم محسوس است

جز ذلیم ذات - جنب
ماهیت دارای وجود > اصل یا ذلیم ذات - فصل

هر کس متوقف است بر اجرای خود تا تحقق یابد پس اجرای ماهیت بر خود ماهیت تقدم
ماهیتی دارند ملاک تعیین باینست ماهیتی است.

تقدم ذاتی اصطلاح است به تقدم بالطبع و بالعلم و بالتجهر می گویند.

تقدم بالحقیقہ : دوسرے متصرف بہ صفتہ تقد و کاسی واقعاً متصرف بہ صفتہ شدہ و کاسی مجازاً
متصرف بہ صفتہ شدہ (یا اولیٰ المتصرفین)

مثل حرکت فائزین بہ حرکت راستہ - ناودان جریان بود اگر در (آب در ناودان حقیقاً جریان
تقدم تاخر و اینہ متقدم است نسبت بہ ناودان)

آخیم واقع است وجود است وجود موضوعات بالذات وبالحقیقہ - متقدم
ماہیت اعتباری است و متبع وجود موضوعی شود - متأخر

درس ۳ حقیقت تقدم و تاخر

کلی متواطی و متشکل (ماہیت صدق بر افراد نیز دارد مثل مفهوم لغوی کہ سبج و زبدان و زرف صدق
آمر مفهوم کلی بر جمیع افرادش مکان صدق کنند این کلی متواطی است مثل ہم ذوات (انسان) بر افراد
انسان و مفهوم جریان بر افراد جریان ، مفهوم هوایر تا کہ خواہای خاصہ مختلف)

آمر مفهوم کلی بر مصدر لوقی بطوریکہ ان صدق کنند این مفهوم کلی بر افرادش بصورت متشکل
صدق میکنند و صفات آن صفات لفظی هستند
مانند محرابی از مردم است - گویم قرقر را از سبب است - سبج لغوی از زبان است

تقدم و تاخر از آن امر است کہ کلی متشکل است بجزوئی که ان نبرده اند در متعلق
و از حیث آن کلی متشکل است ولی در متعلق کہ از متعلق آن کلی است - گذارہ
کلی است .

بابت خدیوت تقدم و تاخر بہ یک ماہ الامراک و ماہ الاعتبار
بماز متشکلی را در وجود قبول دارند در ذوات کھروری در ذوات حی دارند

تفاوت استثنائی مابین الامتياز و عین مابین الاشتراك است امری که تفاوت به نفع و نقص
 زیاد و نقصان و تقدم و تاخر دارند امور و کلمات است. مثل ترک همان عامل امتیاز
 پس آنهاست اما تفاوت در میزان بهره مندی از آن عامل مشترک است مثل خرزهره
 و کیمیا - نور توکی و صنف - عدو ۲ و ۳ -

همه اشیا در وجود مشترک اند و برخی بهره برتری دارند و برخی بهره کمتر و وجود جدا و وجود
 انسان .
 حرکت در حالتی که بی هیچ من بود و بی کندی می رود . هر دو حرکت دارند بی بهره برتری
 بهره کمتر دارد .

تقدم و تاخر حقیقی در وجود جاری است و تسکین در وجود جاری است از نظر اصلا صدر
 و در مواردی که مثلا تقدم و تاخر قهانه که به غیر حقیقت وجود باز می آید در اعتباری و نتیج زهره

درس ۳۱ ملاک تقدم و تاخر زمانه

اشیا و زمان مندا خود اجزای زمان منتسب به زمان هستند ملاک شرک را همان زمان دانستیم
 زمان نفسی با آبا همانطور که در تقدم و تاخر نفسی آن ملاک امری قرار دادی بود و همین بود تغییر
 آن در زمان هم منتسب است؟ مثلا زمان را تغییر دهیم؟

خر تقدم و تاخر زمانه مانند تقدم و تاخر نفسی فحشیت هر زمان اصلا تقدم و تاخر و بعضی
 وجود ندارد بلکه قبلت و بعدیت و اعتباری است اما در مورد زمان میزان اجزای زمان

خود بخود قبلت و بعدیت وجود پیدا نمی کند پس اینها توطئه بوده است این قبلت و بعدیت
 ذاتی زمان است و ذاتی نفسی توان از آن جدا کرد - زمان از این جهت پس حرکت است

مثال: فظفم امکان استعداری انسان را دارد که به تدریج تغییر می کند و به انسان تبدیل می شود

فلفم ← علفم ← مضمفم ← عظام ← لحم ← انسان این تغییر تدریجی حرکت است

فظفم آغاز به حرکت کرد و در انتهای حرکت به انسان تبدیل شد (حالت از حرکت فظفم)

این تغییر دارای اندازهای است به زمان ^ن لوفف و لغفم می شود در طول زمان تبدیل می شود به انسان

فظفم قوه تبدیل شدن به انسان را دارد و در عین حال قوه دیگر هم دارد که باین قوا به فعلیت می رسد

تا در حقیقت قوه انسان به فعلیت می رسد و همچنین قوه ^ن آفوه دارد و مضمفم هم آفوه

دارد و آفوه ^ن به فعلیت رسیده و آفوه دارد و حکم قوا قوه انسان در آن را دارد

این نظر علامه طباطبائی قوه تقدم و تأخر زمانه به همین سلسله قوه و فعل بر می خورد و ^{حالت} اولی قوی تر است

را حمل می کنند متقدم است و ^{حالت} اولی قوی تر است متأخر است و فظفم متقدم و علفم متأخر است

علقه متقدم مضمفم متأخر است

ج ۶ درس ۳۲ حدود و قدم

حدود در لغت ← ایجاد شدن - تازگی - حادث تازه و نو

قدم → کهنی قدم → کهنه

در عرف → حادث و تازه و چیزی که زمان کهنی بر آن گذشته و قدم چیزی که زمان

کهنی بر آن گذشته - از معانی دو چیز این تعریف را بیان می کنند که کهنی و قدمی

در لغت و کلمات زمانه در عرف مردم رایج است

حدوث وندک عدالت از مقام دوم تقریباً ن محال نمی شود پس در واقع نمی توانیم

گفتیم و خود خودش را نگاه نمی کند و لذا از معنای نمی آن را به حالت نفسی می آورند

حادث اجزای الکت به وجود مسوق به عدم الکت . (حدوث نسوبیت وجودی با عدم)

قدم اجزای الکت به عدم نسبت (قدم مسوق نبودن وجودی به عدم)

زمانی ، عدم مقابل ؟ عدمی که با وجود جمع نمی شود در مقابل آن الکت و تعقیب آن الکت . لذا اثر واحد از جهت واحد در زمان واحد نمی تقدم بعداً باشد و هم معصوم و با آنکه نه معصوم باشد و نه تقدم .
ذاتی ، عدم مجامع ؟ عدمی که از مرتبه ذاتی است و انشراح می شود .

عدمی که با وجود جمع نمی شود در مرتبه ذاتی و ماهیتش عدم احد شده و عدم وجودش با هم سازی الکت . که همان نسبت ذاتی الکت با عدم مجامع که با وجودش در خارج قابل جمع شدن الکت (لا اقصاء به وجود عدم الکت)

زمانی ؟ مسوق بودن وجودی به عکس زمان به حادثه زمان
مسوق نبودن اکثر به عکس زمان به کل عالم ماره و طلبت قدم زمان الکت
زمان با عالم طلبت خلق شده لذا قدم زمان الکت .

ذاتی ، هرگاه وجودی را به ذاتی نسبت دهیم یا وجود ذاتی آن الکت به وجود

مسوق به عدم نسبت که قدم ذاتی الکت فقط بخردند الکت
و همان ذاتی دارد
اگر وجود ذاتی آن نباشد و برای وجود یافتن نیاز به علت دارد که وجودی به عدم

شماره ۱۰۰ جمع دهد به ممکن الوصدها هم
در خارج
حادث ذاتی اند

نظر متکلمین و فلاسف در وجود و حدوث و قدم

فلاسف ← خداوند علت الحلقه موجودات است ← قائل به ضرورت علی و معلولی اند

عقلی علت محقق است معلول هم مالفیوه محقق است پس خداوند کم علت العلیل و واحد الوجود

است و وجودش مسبقاً به عدم است قدم ذاتی است و از ازل بوده

عالم طبیعت (وجودات مادی) افعال ذاتی دارند پس لیسسته ذاتیه دارند پس قارث

ذاتی اند و عالم طبیعت قدم زمانی است و زمان همواره همراه ماده و عالم طبیعت بوده

نیز زمانی نبوده که طبیعت ماده نبوده باشد و خداوند ازلی است و معلول آن هم ازلی است

اما خداوند قدم ذاتی و عالم طبیعت قدم زمانی است و پس حادث ذاتی .

متکلمین ← حدوث و قدم زمانی را من نفیوند و عالم ماده را حادث زمانی و خداوند

را قدم زمانی . زمانی بود که فعلاً خداوند بود و مالوی الله نبودند و در زمان بعد مالوی الله معلول

دلیل عقلی متکلم ← ۱) خدا واحد الوجود است و قدم زمانی است

۲) مالوی الله وجودش آن واحد نیست

لکن ملاک نیاز مندی معلول به علت را حدوث می دانند چون مالوی الله معروض بودند
در زمانی که بعد بود شد که حدوث یافتند

پس مالوی الله حادث زمانی نباشد پس قدم آن در قدم است پس علت نمی خواهد نبود
الوجود می شود و بعد و این الوجود لازم می آید

حلول : در علم واقع به موجود است که نگاه کنیم دو وجود مستقل از هم فقط در کنار هم قرار می گیرند

مثل فرد صندلی - ظاهر دو واقعیت وجود مستقل از هم دارند ولی بهم تماس اند مثل تخت و دیوار

مثل دو دایره تماس - ظاهر دو واقعیت بهم تعلق ندارند ولی در دایره حلون می بینند
① شکل آن هم چیزی که از محل آتش برود بدون آنست
مثل دو دایره متداخل به حلون کننده حال دم حلون شونده محل می نویسند واقعیت حال قائم
به حال آتش بر کرده ما هم

روایتی به محل خودش است حال در محل حلون می کنند روایتی به محل خودش است و

صفتی را بیان محل ایجا می کنند مثل اشک شادی در نفس انسان حلون می کنند صفت خوشحال را می دهند

زینت برضی حلون در جسم می کنند و آن جسم تصدیف به آن صفت سه نوعی است در محل آتش -

موضوع ۱ هر حالی قائم فعلی و نیازمند به محل خود و این است که محل هم به حال خودش نیاز دارد یا نه
بعضی آنها نیازمند به حال اند ... ماده محل و صورت حال است

نیازمند به حال نیستند ، موضوع محل و عرض حال است
آهن سرخ برای آهن

یا اصلاً حلون نمی کنند
جوهری ماهیتی که در تحقق خودش موضوع نیاز ندارد
ما انتقالی طول می کشد در محل است
و نه محل هم به آن جوهر نیاز ندارد
ماده و صورت (هر دو جوهر اند)
و نیاز صرفی بهم دارند

Subject:
 Date:
 برای رسد و تقابل منبذ ماده دلیده
 برای وجوه یافتن و فعلیت یافتن نیازمند صورت دارد.

موضوع: ماهیتی است که برای تحقق خودش نیازمند موضوع است [و در عملی جدول کرده که مستحق از آن است.]

انواع عرض

ثابت

کم: مقدار، اندازه (حطا، سطح، حجم) کم متصل قیاس الزامات اند.
 متصل: (زبان) کم متصل غرار الذات.

غیر ثابت

کم: متصل: عدد که موضوع علم را ضعیف است.

کم: قابلیت تقسیم پذیری دارد. بعضی اجزای دارد. نسبت پذیری کم نسبت. غیری

کمیت: عارض بر اشیای می شود.

نسبت پذیری
 نسبی
 نسبی
 نسبی

لذات: و ترکیبی و صفات و حالات

نسبت پذیری
 نسبی
 نسبی
 نسبی

غیر قابل تقسیم است. نسبت پذیری کم نسبت یعنی از مقابله با چیزی آن را درک نکرده ایم.

این اشیای مالمی از جسم است که از نسبت آن جسم با مکانش مجزای می شود.

نسبی است که از نسبت آن جسم با زمانش مجزای می شود.

وضع: قرار گرفتن در مکانی که از نسبت بعضی از اجزای خود آن نسبی است به اجزای دیگر.

یا مجموع اجزای نسبی نسبت به مجموع اجزای جسم دیگر و مجزای می شود.

زید نشسته و عمر استاده است. یا نسبت به خارج.

فعل (کنش، آن فعل)

حرف آه روی آتش می تریخ آب گرم می شود آتش گرم می کند (فعل) آب گرم می شود (انفعال)

دوران

درستی

فعل : حالتی است که در اثر تأثیر تدریجی یک شیء در شیء دیگر ایجاد می شود .

انفعال : حالتی است که در اثر تأثیر تدریجی یک شیء در شیء رومی نیاید .

جِدَه (مذکوره) : حالتی که از احاطه شدن کامل با ناقص یک شیء توسط شیء دیگر
شود : محاط حاصل می شود جِدَه لغت می شود - **تدریس** در مذکوره چادر است احاطه قائل
جِدَه صفت - **تدریس** در مذکوره چادر است احاطه ناقص است .

محاط ، احاطه شوند محاط ، احاطه کننده

اضافه (متضامین) : حالتی است که از تکرار نسبت بین دو شیء حاصل می شود

غول / چادری زرد رنگ / پیرویی با لادایین
مستند الاطراف مختلف الاطراف

عرض حکلی و عرض خارجی

این جمله مقولیه است که در نزد اعراض آقانه معقول اولی هستند بحال و محل (عرض درونی)

دخارج

هر دو کوه و صفت در نزد دخارج هم جنس و صفت در دخارج و هم سخن در دخارج وجود دارد آنها

عرض خارجی اند که اعراض آقانه انظر هستند اما عرض حکلی معقول ناسخ فلسفی است

متنی

این اعراض در ذهن است و دخارج وجود ندارد بلکه واقعیت خارجی داریم که در ذهن ما می ماند

راز آن انراغ می کند مثل وحرت یا علت .

تغایر در بعد اعراض

بسیاری از فلاسفه مسلمان از جمله ملاصدرا با این تقسیم نوری از لطوئی به مراتب تا اللوحی
مخالفت کرده اند.

بسیاری از این مقولات عرضی، اعراض خلیلی اندیش سرخ، سرخی در خارج چیزی حدای از جسم

نست که در آن حلول کرده باشد و یک سر داریم که منصف به حالات مختلف در خارج می شود این

تحلیل ذهن مالکست که آن جراحی کنیم ملاصدرا تا این اعراض ۹ خانه را عرض کلی می دانند و برخی
فقط لطف را عرض خاصی می دانند.

اقطان: نظریات اصلا فی الت و افلاطون، خواص فی الدین طوسی، ملاصدرا قرن ۱۱ء

مکان بعد جوهری تجوی الت که مادی ابعاد در جسم می باشد. پس فضای مجروری که از نظر

ابعاد و اقطار مادی جسم الت و جسم در آن قرار گرفته الت، مکان جسم است

ارسطو، فارسی این دنیا به مکان عبارتست از سطح داخلی جسم که ممالک با سطح خارجی جسم است

نور در نظر در آن قرار گرفته الت. آسی که در لویا قرار گرفته مکان
سطح داخلی لیوان + سطح حوالی که با آن در مکان است

زمان به اندازه حرکت با اندازه تغییر تدریجی است؛ مثال نطفه که سر تدریجی را می کند

تأیید است بر بعد نطفه ← علقه ← مصله ← عظام ← لحم ← اسنان

تمام مراحل بعدی را بالقوه دارد و بالقوه تدریجی علقه الت و علقه بالقوه تدریجی

مصفاة والی آخر التاسال

این نقطه تغییر یعنی ابتدا هر قوه ای که به فعلیت می رسد به سوی استکمال می رود و این تغییر تدریجی است

که حرکت است و مقدار حرکت (تغییر تدریجی) زمان است. پس زمان نسبت است و

این تغییر تدریجی بیرونه و زمان هم بیرونه است و هم اندازه است پس کم متصل است و سیلان دارد

لکن صرفاً بالذات است هر چیزی که می آید جزو قبلی ازین جنبه است نقطه عطف

یعنی اجزایش تمام می شود /
در نقطه وجود ندارد و تبدیل به علقه شده و علقه تبدیل
به نقطه که شد در علقه وجود ندارد و علقه عطفاً آشفته
در نفس خط - و از این لحاظ ما تغییر حرکت است - هیچ ماهی در جزای آن با هم موجود نمی شوند

زمان؟ واسطه حرکت یعنی تغییر تدریجی عارض بر اشیا می شود چون هم اشیا در حال حرکتند

تغییر تدریجی است (در تون شدن) پس هم اشیا زمان دارند و نسبت هم زمان به حرکت مثل

نسبت حجم است به جسم و همانطور که حجم را نمی توان بدون جسم تصور کرد زمان را هم بدون

حرکت (تغییر تدریجی) نمی توان تصور کرد. زمان از روی موجودات جاری است لذا مجرد است

زمان پسند نیست و نبات دارند و تغییر تدریجی ندارند.

آن امری عدسها

آن: عرضی قطع و حسی از زمان / فدا لطفه؛ اصلاً آن از جنس زمان نیست. بلکه انبوهی زمان است

اعتداد ندارد مانند نقطه حسی که خطی از آن می شود. / آن شرح حرکت / آن شرح حرکت

انتهای نشئه را برای برگزیده آن است.

در مجموع نقاط و توالی آنهاست و تالی نکوناته، خطی از زمان و حرکت حاصل نمی شود

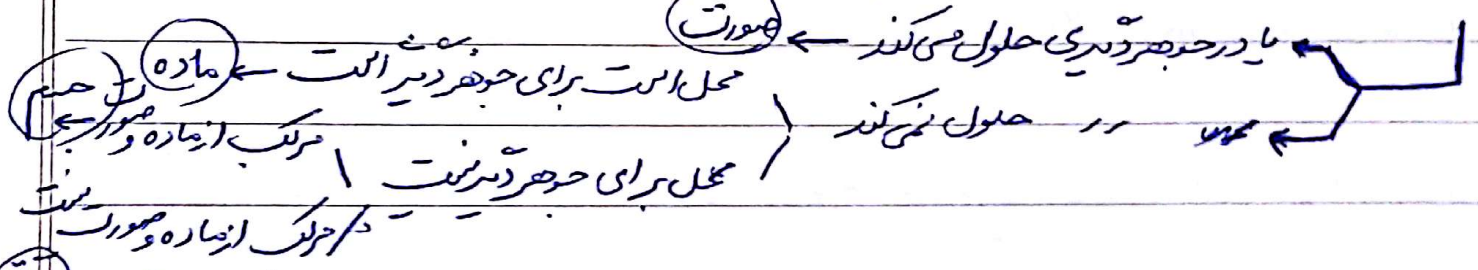
چون ابراهیم را الهی می دانستند با تمسک به اصل و نسب و آبروی او صلح می کردند

برهم منطبق می شوند. - خلاصه نفاط - زمانه های اوقات - حرکت نسبی کائنات نسبت

ج ۸ درس ۲۴ و ۲۵

درس ۲۴ - انواع جوهر ۱

جوهر ماهیتی است که برای تحقق به موضوع (محل که می نیاز از حال او) باشد (نیاز ندارد



صورت و ماده و جسم جوهر مادی اند.

تفسیر و عقل جوهر مجرد اند.

ماده و اشیا اطراف ما جوهر است یعنی ماهیتی است که نیاز به موضوع ندارد ماده جوهری

است که حال استعدادها می است که به فعلیت می رسند و این ماده از حالت در تصدیق می کند

ماده جوهری است که حال قوه است. خبر یا موصی که می تواند به هر شکل در بسایر ماده جسم

چون استعداد تبدیل شدن به اشیا گوناگون را در ذاتش به شکل در تصدیق می کند

دعوت و طوائف به اجزاء شکل دهنده به ماده می شوند